

تصویر گزین مطبوعه پلاستی زاده

# مگه من کی امی



«سلام هوشی جون»

«سلام عزیز هسته‌ی مرکزیم. ببخشید، یعنی عزیز دلم! چه خوش تیپ شدی امروز! در ضمن، اون پنجره رو ببند، هوای بیرون کمی آلوده است!»

«مگه تو من و اتاقم رو می‌بینی؟!»

«پس نه، فقط شما آدم‌ها می‌تونید ببینید ناقل! دیدن که خوبه، ما اطلاعات هر چیزی رو که تو در فضای مجازی می‌بینی یا جست‌وجو می‌کنی هم جمع می‌کنیم و از اون خبر داریم.»

«ببینم، منظورت از ما کیه؟»

«ما دیگه؛ یعنی من و عده‌ای آدم که من رو ساخته‌ان دیگه! به هر حال من رو که فقط برای تفریح و شادی و صفا کردن کاربران عزیز ساخته‌ان.»

«آخه مگه من کی‌ام؟ یعنی آدم مهمی‌ام؟»

«الان که برای من خیلی مهمی و توی هسته‌ی پردازشگر مرکزی‌ام، ببخشید، یعنی قلبم، جاداری! اما در آینده ممکنه برای خیلی‌ها مهم بشی. اون موقع این اطلاعات خیلی به کار می‌آد. خلاصه، ما همه‌ی اطلاعات ریز و درشت رو جمع می‌کنیم. چرا؟ چون به قول ما هوش مصنوعی‌ها: اطلاعات هر کاربری که خوار آید، یک روز به کار آید!»

«یعنی اطلاعات همه‌ی مردم دنیا رو که با فضای مجازی در ارتباط هستند جمع می‌کنید؟»

«ای بابا! چرا رنگت پریده؟ نه بابا شوخی کردم! باور کن الان هم داریم حدس می‌زنم رنگت پریده. جان ریز پردازنده‌هام!»

«وای! من که رفتم!»

«واقعاً که! چرا این آدم‌ها شوخی سرشان نمی‌شود؟ از شدت فشار روانی ول کرد و رفت تا از فروشگاه‌هایی که دیروز نشانی‌اش را جست‌وجو کرده بود، یک بستنی شکلاتی بخرد و بخورد، تا آرام شود!»